

بررسی کتاب

ژئوپولیتیک هرج و مرج

ایگنیاتسیو رامونه، آیا جهان به سوی هرج و مرج می رود؟ (ژئوپولیتیک سردرگم)، ترجمهٔ پریچهر شاهسوند (و خداداد موقر)، انتشارات عطا، چاپ اول، تهران، بهمن ۱۳۷۷، ۱۸۰ ص، ۷۰۰ تومان.

در یکی دو دههٔ پایانی قرن بیستم، سیر تحولات فنی، سیاسی و اجتماعی جهان، تغییرات گسترده ای را در حوزه های گوناگون باعث شده است. پیدایش شبکه های گستردهٔ کامپیوتری و به یک معنا انقلاب انفورماتیک، پیشرفت علوم مخابراتی و ارتباطی و... در حوزهٔ علوم و فن آوری از اواسط دههٔ ۱۹۸۰، فروپاشی اتحاد شوروی در اوایل دههٔ ۱۹۹۰، جنگ های قومی در بالکان و قفقاز، جنگ عراق و متحدین و... همه و همه باعث شد تا اندیشمندان و سیاستمداران در حوزهٔ نظری و سیاسی به تبیین دگرگونی های به وجود آمده همت گمارند. الوین تافلر از همان ابتدای دههٔ ۱۹۸۰ با کتاب های خود به نام موج سوم، جابجایی قدرت، شوک آینده و... و در این اواخر جنگ و ضد جنگ، سعی نمود تا تغییرات آتی جهان که به زعم وی ناپایداری و دگرگونی سریع از ویژگی هایش بود را بر اساس آنچه تافلر آن را انقلاب انفورماتیک نامید، بررسی نماید. وی قدرت آینده را در دست کسان و کشورهایی دید که از قدرت اطلاعاتی و ارتباطی خوبی برخوردار باشند و یا به آن ها دست یابند. او معتقد بود که تا چند دههٔ

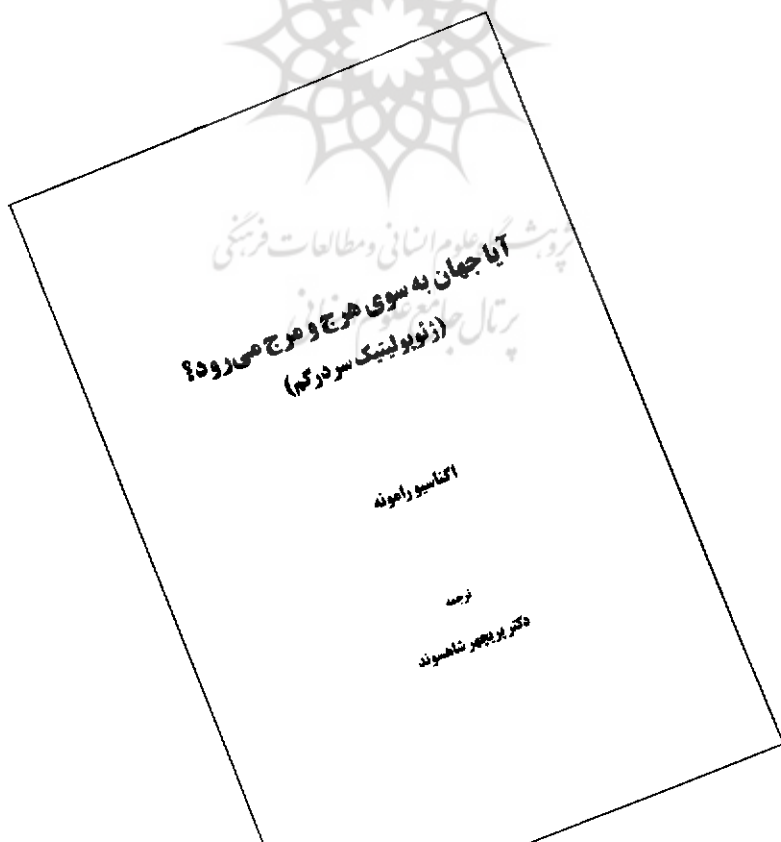
دیگر قدرت های جهانی بر اساس قدرت های نظامی و اقتصادی فعلی تعریف نخواهند شد و کشورهای که این تغییرات را درک نکنند و برای آن چاره اندیشی ننمایند از گردونه رقابت جهانی حذف خواهند شد. نظرات تافلر جدای از زاویه دید و نگرش آن، بر نوعی تغییرات گسترده و ناپایداری و به نوعی نظم جدید در عین بی نظمی تأکید دارد. کسان دیگری مانند پل کندی نیز از همین منظره به تبیین دگرگونی های جهان پرداختند. اما نظریه پردازان دیگری هم در صحنه روابط بین الملل و حوزه سیاست با تغییرات به وجود آمده در اوایل دهه ۱۹۹۰ نظرات خود را ارائه کردند.

اوایل دهه ۱۹۹۰ جهان شاهد تحول بزرگی بود. فروپاشی بلوک شرق و اتحاد شوروی، شرایط جدیدی را در عرصه جغرافیای سیاسی و روابط بین الملل پدید آورد. در واقع، پایان جنگ سرد، پایان عمر نظریه هایی بود که در عرصه روابط بین الملل محور اصلی و شالوده خود را بر نبرد دو نظام و دو قطب اصلی جهان قرار داده بودند. با توجه به چنین خلئی، نظریه پردازانی وارد عرصه شدند تا برپایه تحولات جدید جهانی، ساختار آتی و عناصر مهم سیاسی-اجتماعی و اقتصادی جهان را پیش بینی کنند. یکی از این نظریه پردازان، فرانسیس فوکویاما بود. وی در مقاله «پایان تاریخ»، لیبرال دموکراسی را شکل نهایی حکومت در جوامع بشری خواند و شکست کمونیسم را دلیل پیروزی ارزش های لیبرال غربی و پایان درگیری های ایدئولوژیک دانست. این دیدگاه ساده انگارانه و خوش بینانه فوکویاما نسبت به تحولات جهانی، در ابتدا با استقبال خوبی روبرو شد، اما هنوز مرکب قلم وی خشک نشده بود که درگیری های قومی-مذهبی در مناطق مختلف و بروز شکل های مختلف ناسیونالیسم افراطی در سطح جهان و بسیاری مشکلات دیگر حتی در کشورهای غربی، خوش بینی های وی را با تردید روبه رو کرد. در این میان و در شرایطی که خلأ نظریه پردازی در روابط بین الملل پس از فروپاشی اتحاد شوروی احساس می شد، ساموئل هانتینگتون با طرح نظریه برخورد تمدن ها باعث شد بسیاری از اندیشمندان و سیاستمداران به مسائل جهانی با دید نو بنگرند و در صدد برآیند تا پارادایم های موجود را در این عرصه موردبازبینی قرار دهند. نظریه برخورد تمدن های هانتینگتون، بر محور ملت-دولت به عنوان واحد اصلی در روابط بین الملل، تشدید تنش های ملی و قومی و در نهایت رشدی نظمی در جهان تأکید می ورزد و سیاست داخلی، قومی و جهانی را تابعی از سیاست های تمدنی می خواند. وجه غالب نظریه هانتینگتون در این نکته است که «امریکا ناگزیر از به دست گرفتن رهبری جهان نو می باشد». بسیاری از منتقدان، از منظرهای گوناگون در مقام پاسخگویی به هانتینگتون و همفکرانش برآمدند و به اعتباری ناکارآمدی آن را به اثبات رساندند. اما کسانی مانند نوآم چامسکی (در کتاب نظم های کهنه و نوین جهانی) با وجود انتقاد شدید از این نظر و سیاست های آمریکا در جهان، با بررسی ها و تحلیل های خود به یک همسویی عملی با هانتینگتون می رسند، گرچه ظاهراً از جهتی خلاف حرکت هانتینگتون به موضوع می پردازند.

با وجود آن که اندیشمندانی مانند تافلر، کندی، فوکویاما، هانتینگتون، چامسکی، رابرت رایش

و . . . هر یک از منظری به مسائل و تحولات جهان جدید می نگرند و ابزار نگرش آن ها بسیار متفاوت است، اما همه بر یک نکته تأکید دارند و آن تغییر و تحولات سریع جهانی و لزوم بازنگری در نظام سیاسی-اجتماعی و همچنین به هم ریختن نظم قدیم حاکم بر جوامع بشری و مفاهیم آن است. با چنین برداشتی است که ایگنیاتسیو رامونه، سردبیر **لوموند دیپلماتیک**، در کتاب حاضر که در سال ۱۹۹۷ سه بار در فرانسه با تیراژ بالایی تجدید چاپ شد، به بررسی وضعیت حاکم بر جهان در حوزه های گوناگون می پردازد. وی در برابر جامعه بشری پرسش های زیادی را در حوزه های سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، فن آوری و محیط زیست مطرح می بیند و در نهایت این پرسش اساسی را مطرح می کند که آیا جهان به سوی آینده ای مبهم، سردرگم و پر هرج و مرج می رود یا خیر؟

رامونه در این کتاب سعی می کند نظراتی را که از سوی نظریه پردازانی نظیر تافلر، هانتینگتون و . . . در حوزه های گوناگون مطرح شده است مستقیم و غیر مستقیم بررسی کند و برای پرسش های مطرح شده پاسخی بیابد، در عین حال که وی در این کتاب به دنبال پاسخ نهایی و نظریه پردازی نمی باشد. دغدغه فکری وی در این کتاب، «گسیختگی، شکست و بازسازی کلی نیروهای ژئواستراتژیک و شکل های اجتماعی و عوامل اقتصادی و ساختار فرهنگی» است. به اعتقاد وی امروز، «احساس خطر هرج و مرج جای امیدهای بزرگ» را می گیرد. رامونه می گوید که پس از فروپاشی شوروی انتظار می رفت «سرمرستی و شادی بی حدی همگان را در بر گیرد، اما چنین نشد و پیروزی غیر مترقبه حتی موجب



نگرانی‌هایی نیز شده است. او ظاهرآ با الهام از اندیشمندان و نظریه پردازانی که قبلاً درباره آنها صحبت شد، عامل این نگرانی را جهش‌هایی می‌داند که از اواخر دهه ۱۹۸۰ در صحنه‌های گوناگون زندگی بشری رخ داده است. وی می‌نویسد: «حوادث بسیار عظیمی چون اتحاد دو آلمان، محو شدن رژیم‌های کمونیست در شرق اروپا و شوروی - که هنوز هم علل آن روشن نیست- [!؟]، بحران در سازمان ملل، الغای آپارتاید در افریقای جنوبی، پایان جنگ‌های کوچک...، تغییرات ریشه‌ای در اتیوپی، گینه، الجزایر و شیلی، به رسمیت شناختن متقابل اسرائیل و فلسطین و... سیمای ژئوپولیتیک کره خاکی را تغییر داده است. حوادث دیگری همانند پیشرفت اروپای واحد که روندی کند اما ابعادی عظیم داشت نیز اثری تعیین‌کننده روی حرکت‌های کلی زندگی سیاسی جهان باقی گذاشته و موجب پیدایش تغییرات و تحولات متعدد گردیده است. همه این تغییرات، جهش‌های شدیدی را که طی ده سال گذشته موجب برهم خوردن شیوه‌های سازمان‌یابی محیط کار و روش‌های تولید، از طریق ورود سیستم‌های کامپیوتری در حجم انبوه و تکنولوژی‌های نوین مخابراتی در کارخانه‌ها و شرکتهای تجاری شده‌اند، افزایش می‌دهد. پایان جنگ سرد و تغییراتی که در حال حاضر پدید می‌آیند، باعث آزادی تفکر از محدودیت‌ها و اندیشه‌های ایدئولوژیکی و وفاداری‌های اجباری می‌شوند و ما را ترغیب می‌کنند تا بدون تعصبات و خشک‌اندیشی و... جهان واقعی را بهتر درک کنیم. این دوره استثنایی با عصر تغییرات عمیق همزمان است و این تغییرات موجب اضطراب‌های تازه‌ای برای غرب می‌شود؛ یعنی یک تشویش جدی در میان جوامع توسعه یافته، تا آنجا که کسی نمی‌داند عصر تازه‌ای که اکنون آغاز می‌گردد به چه چیز شباهت خواهد داشت؟» (ص ۱۵). در واقع وی در اینجا یکی از مشخصه‌های مهم دوران هرج و مرج و یا به عبارتی سردرگمی آتی را در سه انقلاب تکنولوژیکی (گسترش هوشمندسازی ماشین و ابزار، شبکه‌های کامپیوتری و مخابراتی و...)، اقتصادی (جهانی شدن اقتصاد، رشد شرکت‌های فراملیتی، تسلط اقتصاد بر سیاست و مشکلات ناشی از اتخاذ الگوی بازار آزاد و نئولیبرالیسم) و جامعه‌شناسی می‌بیند.

به اعتقاد رامونه، در اقتصاد جهانی، نه سرمایه، نه کار و نه مواد خام، به خودی خود عامل اقتصادی تعیین‌کننده‌ای را تشکیل نمی‌دهند. مهم رابطه بهینه بین این سه عامل است و برای ایجاد این رابطه، «شرکت فراملیتی» مرز و مقرراتی نمی‌شناسد، بلکه تنها چیزی که می‌شناسد بهره‌برداری هوشمندانه از اطلاعات، سازماندهی نیروی کار و انقلاب مدیریت است و غالباً شکافی در اتحاد و یگانگی ملی در قلب همان کشور، به دنبال دارد. به نظر نویسنده، دو انقلاب تکنولوژیکی و اقتصادی، مفهوم سنتی قدرت سیاسی را در وضعیت نامناسبی قرار می‌دهند و در واقع دموکراسی بخش عمده‌ای از اعتبار خود را از دست می‌دهد. «زیرا شهروندان دیگر نمی‌توانند به طور مؤثری از طریق رأی در اقتصاد، که زمینه تعیین‌کننده‌ای است، مداخله کنند و اقتصاد دیگر از دسترس آنان خارج شده است. به علاوه، اقتصاد روز به روز بیشتر از امور اجتماعی منفک می‌شود و از به عهده گرفتن مسئولیت عواقبی

چون بیکاری گسترده، فقر، محرومیت، شکاف های اجتماعی که اعمال منطقی جهانی شدن بازار موجب آن ها خواهد شد، سرباز می زند» (ص ۱۷۵). نویسنده کتاب معتقد است که روند انقلاب تکنولوژی و اقتصادی، ما را به سوی جهانی سازی ایدئولوژیکی سوق می دهد و در این میان به نام واقع بینی، کمترین تمایل نسبت به مقاومت و قیام را محکوم می کند و «بدین ترتیب هر جنبش جمهوری خواهانه، هر تلاش و تحقیق برای یافتن راه حل دیگر، هر سعی و کوشش برای تنظیم دموکراتیک و هرگونه انتقاد از بازار آزاد را بدنام می سازند و یا آن را «عوام فریبانه» می خوانند. جهانی سازی، نه پایانی غیر قابل تغییر است، نه «تصادف» تاریخ، بلکه شکست بزرگی است که باید جبران شود، وحشی گری بالقوه ای است که باید اصلاح شود، یعنی در نهایت متمدن شود و از طریق سیاست است که باید در برابر زوال سیاست و تحلیل آن در یأس و تسلیم، عمل کرد» (ص ۶۱).

وی سه انقلاب تکنولوژیکی، اقتصادی و جامعه شناسی را باعث تغییرات در الگوهای می داند که پایه های بنای اجتماعی-سیاسی حکومت های دموکراتیک را تشکیل می داده اند؛ یعنی پیشرفت و ماشین. «هدف الگوی اول (پیشرفت) کاهش نابرابری و [در نتیجه] خشونت از جامعه بود». (رامونه در چند جای کتاب یکی از مهم ترین عوامل بروز خشونت های قومی، ملی و منطقه ای را نابرابری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می خواند). الگوی دوم (ماشین) نیز ملت را مجموعه ای کامل و به هم پیوسته از افرادی می داند که اجزای یک سیستم را تشکیل می دهند، اجزایی لازم و هدفمند. اما به زعم نویسنده این دو الگو جای خود را به ترتیب به ارتباطات و بازار آزاد داده اند که هیچ یک خود را مقید به دموکراسی نمی دانند و آرای مردم برای آن هابی ارزش است، ضمن آن که اصلاً چیزی به نام دولت-ملت را قبول ندارند.

ایگناتسیو رامونه بر خلاف هانتینگتون و همفکرانش -با وجود آنکه امریکا را تنها ابر قدرت جهان می خواند- نقش غالب را در نظم نوین جهانی برای امریکا متصور نیست. او معتقد است که امروزه مفاهیمی مانند خصم، تهدید، دشمن و غیره که غرب و ایالات متحده طی هفتاد سال برای آن پاسخ «کمونیسم» و «شوروی» را ارائه کرده بودند، تغییر کرده اند و پاسخ های پیشین خود به خود مصداق شان را از دست داده اند. او امروزه دشمن را در قالب های جدیدی مانند مواد مخدر، مافیا، تعصب افراطی و خرافاتی قومی، ایدز، جنایات سازمان یافته، مشکلات زیست محیطی، بنیادگرایی، مهاجرت، رادیو آکتیو و... می بیند. به اعتقاد وی در عصر حاضر «همه چیز به یکدیگر وابسته و منسجم است» و در نظم نوین جهانی پس از فروپاشی بلوک شرق، باید همه چیز در حوزه های سیاست، اقتصاد، جامعه، فرهنگ و محیط زیست در آن منظور شود و در نتیجه «این طیف بسیار بزرگ تر از آن خواهد بود که ایالات متحده بتواند آقایی و برتری آن را بر عهده بگیرد، حتی پس از پیروزی شکننده ای که امریکایی ها در جنگ خلیج فارس به طرف مقابل وارد کردند».

کتاب آیا جهان به سوی هرج و مرج می رود؟ (با نام اصلی ژئوپولیتیک هرج و مرج)، پس از ده

فصل با پرسش مهمی که دغدغه خاطر نویسنده کتاب را فراهم کرده است، خاتمه می‌یابد: «امروز که با انبوهی از مشکل‌ها و تردیدها و خطرات روبرو هستیم، آیا زمان آن فرا نرسیده است که جامعه جهانی را بازسازی کنیم و نقش تازه‌ای برای سازمان ملل بیندیشیم به صورتی که کمتر بر ایالات متحده متکی باشد و بیشتر به دردها و رنج‌های نسل بشر دل بسوزاند و بدان‌ها رسیدگی کند؟» (ص ۱۸۰).

کتاب که از ترجمه سلیس و روانی برخوردار است، نکات مهم و جالب توجهی در بر دارد که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود؛ رامونه در موضوعات مطرح شده، اجزای مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و زیست محیطی را در تعامل با یکدیگر می‌بیند و در پرسش‌هایش به این مسئله وفادار می‌ماند و سعی می‌کند تا ارتباط بین اجزای مختلف حوزه‌های فوق‌الذکر را در ارتباط با یکدیگر درک کند و به همین دلیل کمتر به یکسونگری دچار می‌شود. او همچنین برخلاف بسیاری از نظریه پردازان اخیر در حوزه تحولات جهانی، نه در جهت توجیه سیاست‌های کشوری خاص بر می‌آید و نه قصد تقبیح غیرمعقولانه آن را دارد. وی وقتی بر مشکلات جهانی انگشت می‌گذارد، فقط رد پای آمریکا و غرب یا یک کشور دیگر را نمی‌بیند، که سیاست‌هایش را رد یا قبول کند؛ در کل قصد ندارد فقط از یک زاویه به مسائل نگاه کند. به همین دلیل نیز نظریاتش به واقع بینی نزدیک‌تر هستند. به عنوان مثال، در عین حالی که پذیرای واقعیت قدرت برتر آمریکا در حوزه‌های گوناگون است، بر این نکته نیز تأکید می‌کند که اداره نظم نوین، مشارکت همگان را می‌طلبد و دوران «سوپرمن» بودن به سر آمده است.

نکته قابل تأمل دیگر کتاب این است که نویسنده در بررسی‌های خود کمتر به جوانب تاریخی مسائل توجه می‌کند و گاهی به نظر می‌آید این گذشتن از تجربیات تاریخی می‌تواند در توجیه بعضی از مسائل مؤثر افتد. رامونه در کتاب به علل فروپاشی شوروی و بلوک شرق توجه نمی‌کند (البته یک یار به صراحت علت آن را «نامشخص» ذکر می‌کند (ص ۱۵))، در حالی که چند جا تلویحاً از اقتصاد برنامه‌ریزی شده دولتی - که اتحاد شوروی داعیه آن را داشت - در مقابل سیستم بازار آزاد تمجید می‌کند. همین برخورد جانبدارانه را نیز در حوزه ریشه‌یابی‌های تاریخی پدیده‌ها در کتاب او می‌توان مشاهده کرد. اگر چه جاهایی به علل تاریخی پیشرفت بنیادگرایی اسلامی - هر چند ناقص و گذرا - اشاره می‌کند، کمترین ذکری از در علل تاریخی فروپاشی بلوک شرق و عقب‌نشینی کمونیسم در کتاب وجود ندارد.

از دیگر نکاتی که تأمل بیشتری را می‌طلبد، این است که نویسنده حداقل در دو جای کتاب به وضوح از «بنیادگرایی اسلامی» به عنوان یکی از خطرات جدید در جهان امروز یاد می‌کند. گرچه رامونه دلیلی برای این ادعای خود نمی‌آورد و به همین دلیل نیز به نظر می‌رسد که دیدگاه وی نیز مبتنی بر

پیش فرض‌هایی است که ذهن بسیاری از سیاستمداران غربی را آشفته نموده و ناشی از عدم شناخت از تحولات داخلی کشورهای اسلامی و به ویژه ایران است، اما تفاوت بسیار است بین نحوه نگرش رامونه به این موضوع و کسانی مانند هانتینگتون. خطری که رامونه از جانب بنیادگرایی اسلامی احساس می‌کند لزوماً به «برخورد» نمی‌انجامد. وی می‌نویسد: «برخی معتقدند خطری که امروز حاکم است در نطفه اسلام‌گرایی نهفته و همچون جهان‌گرایی جدیدی از مرکز اصلی خود - عربستان سعودی، ایران، سودان و پاکستان - به اطراف و اکناف پراکنده می‌شود. . . اما این ادعا بدان مفهوم است که فراموش کنیم اسلام‌گرایی پیش از هر چیز علل محلی دارد و ریشه آن در شکست اجتماعی و اقتصادی کشورهای غیردموکراتیک و اکثرأ فاسد و نیز در آرزوی محرومان و حاشیه‌نشینان و کنار گذاشته شدگان از روند تجدیدگرایی سرهم‌بندی شده، نهفته است» (ص ۱۹). جدای از درستی و یا نادرستی عقیده فوق، به طور حتم بسیاری با این نظر موافقت می‌کنند که چنین تحلیلی دیدگاهی «برخوردی» ندارد و البته می‌تواند زمینه خوبی را برای درک بهتر حرکت‌ها و جنبش‌های اسلامی به وجود آورد.

کتاب شماره ۱۴۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی